

شیرین نمی خواست برود

دست نوشته های فرشته قاضی

رسم است وقتی می خواهند کسی را اعدام کنند، شب قبل به او اطلاع می دهند تا وصیت کند و با خانواده اش خداحافظی؛ اما ساعت ده شب، وقتی سراغ شیرین رفتند به او گفتند: «بیا بیرون نام پدرت را اشتباه گفته ای.» شیرین مشکوک شده بود، اما تا پارا بیرون گذاشت درها را پشت سر او قفل کردند و او را کشان کشان بردند.



شیرین نمی خواست برود. میخواست حداقل به او بگویند چرا و به کجایش می برند. چرا حتی به او مهلت نمی دهند مقنعه زندان را بر سر کند؟ چرا او را با بلوز و شلوار، بدون مانتو و روسری بردند؟...

و روز بعد زندانیان بند پایین، از ضجه های زنی حکایت کردند که فریاد میزد: «من که در دستان شما هستم بگذارید حداقل با خانواده ام خداحافظی کنم. بگذارید برای آخرین بار با دوستانم خداحافظی کنم. من که نمیتوانم فرار کنم. اما بگذارید محض رضای خدا برای آخرین بار صدای مادرم را بشنوم و».....

حکم اعدام را نه به شیرین و نه به وکیلش ابلاغ نکردند. او را در حالی با دروغ و فریب از بند بیرون کشیدند که سرگرم حل مسئله ریاضی بود. آخر دو روز دیگر امتحان ریاضی سال پنجم را داشت و در زندان درس میخواند؛ در کلاس نهضت سوادآموزی. مگر نه اینکه قول داده بود به دانشگاه برود و حقوق بخواند و روزی در قامت وکیل از حقوق فرزندان دیارش دفاع کند؟

هم بندان شیرین که تا صبح بیدار و منتظر او نشسته بودند، روز بعد وقتی مسئولان زندان وسایل شخصی شیرین را بردند، مطمئن شدند که شیرین دیگر نفس نمی کشد.

شیرین زندان اوین، در حالی بر بالای دار رقصید که هم بندان از او به عنوان نماد عشق و آزادیخواهی یاد می کنند؛ از مقاومت و تشنج های هر شبه اش می گویند؛ تشنج هایی که محصول شکنجه های قرون وسطایی انسان نماهایی است که شیرین ایران را تروریست می نامند و خود را نماینده خدا بر روی زمین. هم بندان از زنی سخن می گویند که در بدو ورود آنها به بند نسوان اوین، پول کم و لباس هایش را با تازه واردان تقسیم میکرد؛ و از وقت تلفنش می گذشت تا تنها دارایی و امکانش را، ارزانی زندانیانی کند که بدان نیاز داشتند.

شیرین به همراه فرزند، مهدی، علی و فرهاد بر طناب دار بوسه زدند و حاکمیت اسلامی ماند و وحشت از ۵ پیکر. حق قانونی فرزندان ایران زمین برای خداحافظی از آنها و خانواده هایشان دریغ شد و اکنون پیکرهای بی جانشان از خانواده هایشان دریغ می شود. حکومتی که ادعای نمایندگی خدا بر زمین و جانشینی امام زمانش را دارد، از اجساد می ترسد که ناجوانمردانه و در اوج قساوت و بی عدالتی جان از کالبدشان ربوده شد؛ ستاره هایی که به زمین شان کشیدند. **آری؛ چنین حکومتی باید هم بترسد؛ مگر نه این است که صدای فرو ریختن کاخ های سلطنت را شنیده اند؟ و همه دعوای، اعدام همه شیرین ها، فرزادهای، برای ماتن است؛ حتی اگر دوروزی بیش در پیش نباشد.**

روایت تلخی دارد سرزمین دردکشیده ما، روایت ضحاک که در مدارس جمهوری اسلامی بارها خواندیم و آن را از بر شدیم. ضحاک این سرزمین، این بار اما با لباس دین برمسند قدرت نشسته است. او این بار در پس جاری ساختن خون پاک ترین و آزاده ترین جوانان ایران زمین، به بقایش می اندیشد غافل از اینکه این بار ما اجازه نخواهیم داد این اعدام ها، صباحی دیگر به اعدام چند کرد خلاصه شود چند کردی که حکومت آنها را تروریست میخواند. ما از اعدام شیرین و فرزند ایران سخن خواهیم گفت، از اعدام فرزندان کرد ایران، و همه شیرین ها و فرهادهایی که دسته جمعی بر دار شدند؛ از ترک و لر و کرد و فارس و سگزی

**امروز فرزند مرا بر دار کردند
شیرین و فرهاد مرا بر دار کردند
کرد و لر و سگزی، جنوبی، آذری را
ایران آزاد مرا بر دار کردند**